

شغل‌شناسی بر اساس شعر سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان ماوراءالنهر

مریم بلوری^{*}

(دریافت: ۱۳۹۶/۷/۳، پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۲)

چکیده

در گذشته نه‌چندان دور در ایران بزرگ مشاغلی وجود داشته که در حال حاضر آن مشاغل یا از بین رفته‌اند و یا به نوعی تغییر شکل داده‌اند. از آن جا که معرفی مشاغل از یاد رفته می‌تواند ما را در شناخت بهتر فرهنگ آن روزگار ایران کمک کند، در مقاله حاضر به معرفی اجمالی تعدادی از اصناف قدیمی پرداخته‌ایم که از شعر شهری سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان تاجیکستان در قرن یازدهم هجری، به دست آمده است. گفتنی است این مشاغل از میان بیش از دویست شغل معرفی شده در شعر «سیدای نسفی» انتخاب شده که در روزگار صفویه رواج داشته است. نتایج حاصل نشان می‌دهد این شاعر فارسی‌زبان با معرفی مشاغلی که در شعر شهری خود نامشان را برده است در صدد حمایت از عامه مردم و محرومان جامعه روزگار خود برآمده و رفتارشان نوعی انتقاد از حکومت و مسائل اجتماعی بوده است.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی ادبیات، شغل‌شناسی، سیدای نسفی، ماوراءالنهر.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول).

^{*} bolourimaryam@yahoo.com

۱. مقدمه

سیدا اهل نسف از توابع آن روز بخارا است (۱۷م)؛ شهری که از آن علمای بزرگی در فنون مختلف برخاسته‌اند و نام آن‌ها در تذکره‌ها و کتب تاریخی ثبت است. وی در بخارا در مدرسه «نادر دیوان بیگی» در حجره‌ای تنگ بالید و مدام در حال مطالعه اشعار و آثار پیشینیان و هم‌عصرانش بود و به پیروی از آن‌ها شعر می‌سرود. در این زمان شاعر هنوز از مکنت و مال بی‌بهره نبود؛ اما زمان وی یکی از دوره‌های سخت ماوراءالنهر بود که در این دیار از نظر سیاسی، اقتصادی و مدنی بیش از پیش عقب ماند. چنانکه سیدای نسفی در اثر خود، *شهر آشوب*، قید کرده است، در قرن ۱۷ میلادی در بخارا مشاغل رشد کردند و تقریباً ۲۱۲ نوع مختلف هنروری و کسب مشاهده شده که نمونه‌ای برجسته از رشد شهر و وسعت یافتن صنایع هنری است. ولی رشد شهرها و ترقی صنایع هنری بر برقراری تجارت خارجی تأثیر نگذاشت و مردم بیچاره و فقیر از پا افتادند و به وضعیت سختی دچار شدند. زمین‌های زراعی ویران شدند، در راه‌های بزرگ تجاری، آدم‌کشی و غارت رواج یافت و تجارت داخلی و خارجی ضربه خورد و سبب عقب‌ماندگی صنایع هنری و رکود کسب و کار تولیدکنندگان اقتصادی شد. با این رویه، حرکت تاج و تخت خاندان اشترخانی که به‌نوبه خود کشور را به زوال و نیستی رسانده بودند، یکباره با عصیان‌های پی در پی فئودال‌های مستقل و جنگ‌های خارجی، به تلفات بیش از حد مالی و جانی مردم منجر شد. سیدا می‌گوید:

لبریز شد ز جوش گدا، کوچه‌های شهر چندان که بر نسیم، تلاش گذر نماند
همانطور که در قرن ۱۵، ماوراءالنهر از ترقیات اقتصادی عقب افتاد، از نظر اجتماعی و ادبی هم رو به تنزل نهاد. تغییرات قرن ۱۶ به‌نوبه خود نتایجی را به دنبال داشت: از یک طرف نیروهای فنی ادبی مکتب هرات به هر طرف پراکنده شد و این شهر به‌عنوان مرکز فنی ادبی آسیای میانه اهمیت خود را از دست داد. جنگ‌های پی در پی شیانیان و تیموریان هند و دشمنی بادیه‌نشینانی که به آداب و رسوم و هنجارهای محلی عادت نداشتند، ضدیت مذهبی اهل سنت و شیعه، همگی عواملی بود که موجب شد مدت زیادی مناسبات اجتماعی و سیاسی بین ماوراءالنهر و ممالک همسایه قطع شود و متعاقب آن تجدید حیات ادبی راکد بماند. در سال‌های ۲۰-۳۰ قرن ۱۷ میلادی

وضعیت موجود خیلی تغییر یافت. در مقابل به وجود آمدن اوضاع بد داخلی در بین هندوستان و ماوراءالنهر، مناسبات تجاری رونق گرفت و به وسعت یافتن روابط مدنی بین دو مملکت منجر شد. از طرف دیگر تا اندازه‌ای از شدت دشمنی سیاسی و مذهبی بین ماوراءالنهر و ایران کاسته شد. نتیجه این مسئله آن بود که دوباره تا اندازه‌ای در بین اهل فضل و نمایندگان ادبیات این دو سرزمین روابط فکری و مدنی جاری شد. این واسطه‌های وابسته به عوامل داخلی و نسبتاً مرکزیت پیدا کردن دولت اشترخانی و معین شدن دو مرکز سیاسی این دولت، یعنی بلخ و بخارا سبب شد تا حیات ادبی ماوراءالنهر از نو رونق گیرد، به خصوص از سال‌های چهارم قرن ۱۷ میلادی رشد حیات ادبی بیشتر نمایان شد (سمرقندی، ۱۹۸۵: ۱/۲۰۴).

زیاد شدن تعداد ادیبان و رشد آثار ادبی آن‌ها بر انجمن‌های ادبی تأثیر گذاشت و این انجمن‌ها را چه در محیط درباری و چه غیردرباری وسعت داد. لیکن انجمن‌های ادبی غیردرباری و مردمی بیشتر موفقیت پیدا کردند و خرابی وضع اقتصادی به درجه‌ای رسید که مردم از هر قشر و شغلی با زبان شعر به واگویی درد زمانه پرداختند. در میان هنرمندان و کسبه، بسیاری از نمایندگان برجسته ادبیات زمان به وجود آمدند. مثلاً ملامحمد امین سرافراز (بهله دوز)، ملاعابد ممتاز (خطاط)، میرعابد سیدای نسفی (بافنده)، ملحم بخارایی (خرگاه‌دوز)، فترت سمرقندی (زردوز)، مسیحای سمرقندی (آهنگر) و شعرهای پیشه‌وری نه تنها موجب ابتذال نشد؛ بلکه در ابتدا چنین به نظر می‌رسید که آن‌ها بیشتر ادبیاتی نوآورانه و نوین را دنبال می‌کنند. شعر شاعران با درون‌مایه مردمی و درد اجتماعی در بین افراد جامعه به‌ویژه پیشه‌وران محبوبیت پیدا کرد. بالیدن شعر شهری و پیشه‌وری در قرن ۱۷ و در دوران بارزش‌ترین نماینده و کمال‌دهنده این گونه ادبی، یعنی سیدای نسفی رخ داد و چون طریقه نقشبندیه اکثر پیشه‌ور بودند به سیدا گرایش پیدا کردند و به او و اشعارش تقدس بخشیدند. در این زمان آشوب‌های اجتماعی می‌رفت تا صدای ادبیات فارس و تاجیک را در پشت مرزها خفه کند؛ اما از آن‌جا که رشد و ایستایی ادبیات بر جغرافیای انسانی استوار است موفق نشد؛ هر چند سخن و سخنوران در این دوره آسیب‌های جدی دیدند.

ماوراءالنهر مدت پنج قرن بزرگ‌ترین مهد تمدن اسلامی و مولد و مدفن بسیاری از دانشمندان بزرگ ایرانی از جمله ناصر خسرو، رودکی، سیدای نسفی و ... بوده است. سعید نفیسی ماوراءالنهر را گهواره چکامه در زبان فارسی می‌داند. سیدا به عنوان فردی وطن‌دوست اگرچه هجرت از این سرزمین گهربار را ظلم می‌شمرد، به دنبال مرگ و هجرت دوستانش مجبور شد با وطن عزیز خود وداع کند.

درباره شعر او باید گفت بلندپروازی و گستاخی خیره‌کننده‌ای که با اندیشه و خیال او همراه است، سادگی و رهایی از قید و بندی که اشعار آن روز شاعران را در خود گره می‌زند، در بیان او حتی با کلمات عامیانه آن روز بخارا و تعابیر مربوط به زندگی عادی و روزانه بیان می‌شود. چندان که خواننده را بی‌اختیار غرق اعجاب و حیرت می‌کند؛ اما باید دغدغه‌هایش را شناخت تا کلامش را فهمید. اشعار او عزیز و گرامی است؛ زیرا از جمله اسناد تاریخی سرزمین ماوراءالنهر محسوب می‌شود و از مطالعه اشعارش می‌توان حتی تاریخ سیاسی - اجتماعی آن مرز و بوم را بهتر شناخت و نگاشت (صانعی، ۱۳۹۱، ۷-۱۱).

۲. ادبیات پژوهش

۲-۱. اهداف و ضرورت

در میان آثار سیدا، شهر آشوب او شهرت بیشتری دارد. اهمیت شهر آشوب‌های او در کمک به تاریخ ادبیات و ثبت مشاغل است؛ زیرا انعکاس مجموعه‌ای از صنوف و حرفه‌های زمان او، نحوه کار و منطقه سکونت آن‌ها، منبع مهم تاریخی و اجتماعی را به دست می‌دهد که برای محققان و پژوهشگران بسیار ارزشمند است، به‌ویژه در میان این صنوف، مشاغلی به چشم می‌خورد که برای مخاطب امروزی تقریباً ناشناخته است. در مقاله حاضر برای آشنایی بیشتر با زندگی و فرهنگ عامه مردم در آن روزگار به معرفی مشاغلی از شهر آشوب سیدا پرداخته‌ایم. باید گفت سیدای نسفی در میان شاعران پارسی‌گو اهتمام بیشتری در جمع‌آوری و معرفی مشاغل روزگار خود داشته است (نمودار ۲). بنابراین، بررسی شهر آشوب او در معرفی و شناساندن مشاغل ناشناخته و

فرهنگ آن روزگار بسیار سودمند و ارزنده است. این مشاغل ناشناخته در میان صنوف مختلف به چشم می‌خورد و فراوانی این اصناف مختلف در نمودار ۱ نشان داده شده است.

۲-۲. شیوه و روش تحقیق

برای شناسایی مشاغل ناشناخته‌ای که در شهر آشوب سیدای نسفی آمده و در مقاله حاضر معرفی شده است، به سایر شهر آشوب‌های فارسی، فتوت‌نامه‌ها، سفرنامه‌های مستشرقین، لغت‌نامه‌ها و کتب تاریخی مراجعه شده است. در برخی موارد هم از کسانی که آشنایی با زبان تاجیکی داشته‌اند یا روزگاری را در آن سرزمین گذرانده‌اند کمک گرفته شده است؛ بزرگانی همچون استاد محمدرور مولایی و شهیندخت صانعی.

۲-۳. پیشینه تحقیق

در این بخش به کسانی که از سیدای نسفی نامی برده‌اند یا به معرفی او و آثارش پرداخته‌اند یا درباره او پژوهشی داشته‌اند اشاره می‌کنیم. هر چند این شاعر بزرگ هنوز مانند برخی اصناف نامبرده‌اش برای بسیاری از ایرانیان ناشناخته است. سعید نفیسی تنها نویسنده معاصر و تاریخ ادبیات‌نویس ایرانی است که در کتاب **تاریخ نظم و نثر در ایران** نامی از سیدای نسفی برده و وی را شاعری اثرگذار بر شیوه نوین سخنوری در ادبیات تاجیک می‌داند و در مقدمه اثرش به شعرای از قلم افتاده ماوراءالنهر اشاره دارد (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲/ ۸-۷). حسن انوشه (۱۳۷۵: ۱/ ۵۰۵) نیز در **دانشنامه ادب فارسی** درباره سیدا گفته است: سیدا در فلسفه، اخلاق، موسیقی و علم بدیع استاد بود. سروده‌های وی در قیاس با اشعار آن روزگار از جهاتی متفاوت است. زبان شعری او به لهجه بومی بخارا نزدیک بود و در غزلیاتش از عناصر فولکلوریک و ضرب‌المثل‌های عامیانه سود می‌جست. وی در اشعار خود موضوعات اجتماعی را به تصویر می‌کشید. در بررسی آثار و اندیشه‌های سیدای نسفی در کشور تاجیکستان منتخب **دیوان** سیدا به اهتمام عبدالغنی میرزایف در سال ۱۹۴۴ و داد علیشایف در سال ۱۹۹۰ منتشر شده و عبدالغنی میرزایف پژوهش مفصلی به شکل تکنگاری بر سبک و شخصیت و هنر ادبی سیدا

انجام داده است و تنها کسی است که از جنبه تطبیقی به مقایسه اجمالی بین سیدا و صائب دست زده است. قبل از جابلقا، عبدالغنی میرزایف، برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ در آکادمی علوم تاجیکستان، زندگینامه سیدا را با عنوان *سیدا و مقام او در تاریخ ادبیات تاجیک* منتشر ساخت. زندگینامه مذکور توسط شهین دخت صانعی با عنوان *گنج سر به مهر* در ایران ترجمه شده است. باباجان غفوراف در کتاب *خود تاریخ مختصر خلق تاجیک* نظر خوانندگان را به اهمیت تاریخی میراث ادبی سیدا جلب می‌کند و می‌گوید: «سیدا با محصول ادبی خود، بیش از پیش به حیات طبقات زحمتکش مملکت علاقه‌مند بود. بنابراین چگونگی وضعیت سخت دهقانان و هنرمندان عصر ۱۷ ماوراءالنهر در آثار او نیز منعکس شده است» (۱۹۴۶: ۳۲۸-۳۲۹). یرژی بچکا در کتاب *تاریخ ادبیات در ایران* نیز سیدا را نماینده کامل بهترین شعر اصنافی می‌داند که مضامین اجتماعی را در شعر خود وارد کرد (۱۳۷۲: ۱۵۳). در ایران *دیوان* شعر سیدا به تصحیح حسن رهبری در سال ۱۳۸۲ چاپ شده است. حسن رهبری در مقاله سیدای نسفی شاعری گمنام در حوزه ادب فارسی (۱۳۷۶) هم به معرفی سیدا و شخصیت ادبی او پرداخته که در شماره ۱۰ و ۱۷ روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده است.

در سال‌های اخیر شهیندخت صانعی دو مقاله «مقایسه سیر تکاملی نماد آینه در شعر صائب و سیدای نسفی» (۱۳۹۲) و «مقایسه لفظ و معنا در شعر صائب و سیدا» (۱۳۸۷) را منتشر کرده است. او همچنین در مقاله «میر عابد سیدای نسفی در گذر تاریخ ادبیات فارس و تاجیک» (۱۳۹۱) به نحوی عالمانه به مقایسه ادبیات دو سرزمین ایران و تاجیکستان و اشعار صائب تبریزی و سیدا پرداخته است.

۳. چارچوب نظری

در این بخش به معرفی تعدادی از مشاغل کهن و نسبتاً از یاد رفته می‌پردازیم. توضیحاتی که درباره این مشاغل ارائه شده عمدتاً از طریق مراجعه به سفرنامه‌ها، فتوت‌نامه‌ها و لغت‌نامه‌های موجود به دست آمده است. برخی نظریات شفاهی نیز درباره مشاغلی که رد و نشانی از این منابع حاصل نشده بود به توضیحات مکتوب اضافه شده است:

۳-۱. اُشتک‌باز

شوخ اُشتک‌باز من کارش بود دستک‌زنی در میان دلبران طاق است در جفتک‌زنی
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۹)

در کتاب *فارسی ایران و تاجیکستان* این کلمه به صورت‌های «xustak» با تلفظ «خوشتک» و «usdok» با تلفظ «اوشداک» به معنی «سوت» آمده است (کلباسی، ۱۳۷۴: ۲۹۹).

در *لغت‌نامهٔ دهخدا* هم «هُشتک» به معنای سوت، صفیر، هُشتک زدن: سوت زدن و «هُشتک‌باز» بازی‌کننده با هُشتک و نیز سازنده هشتک ضبط شده است.

از آلات موسیقی مردمان گذشته، سوت سوتک‌ها بوده که انسان برای تولید صدا آن را می‌ساخته است. سوت سوتک‌ها ساده و یا به شکل جانوران، هم اکنون نیز در مناطقی از ایران (از جمله همدان و شهرضا) که به کار سفالگری می‌پردازند، یافت می‌شود. در زبان عامیانه و محلی امروزی «سوتک گلی» یا «شوتک گلی» نامیده می‌شود.

۳-۲. بادبرک‌ساز

نگار بادبرک‌ساز را من مسکین به‌آسمان رود از پای او کشم به زمین
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۲)

بادبرک: کاغذباد را گویند. بادبرک چیزی باشد که از چوب تراشند و اطفال ریسمانی در آن پیچند و از دست رها کنند تا بر زمین گردان شود. کاغذپاره‌ای را هم گفته‌اند که طفلان بر چوبی تعبیه کنند و به دست گیرند و رو به باد بایستند، تا باد آن را به گردش درآورد (رهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

یغمای جندقی می‌گوید: «بامدادان دیگر پاره‌پاره بر سر کوی و برزن بادبرک کودکان بازیگوش است، یا کهنه‌کاغذ پیران داروفروش» (۱۳۸۴: ۲/ ۱۱۷).

گلچین معانی معتقد است به شخصی که برای اطفال از کاغذ، به هر نوعی بادبرک می‌سازد، «بادبرک‌ساز» می‌گفته‌اند. در کتاب *فارسی ایران و تاجیکستان* هم این کلمه با همین تلفظ «bod-bar-ak» به معنی «فرفره» و «بادبادک» هر دو آمده است. هرچند برای کلمه «فرفره» معادل‌های «fur-fur-ak» و «fer-fer-ak» نیز کاربرد دارد. (کلباسی، ۱۳۷۴: ۱۳۳)

۲۱۶، ۳۱۹). اگرچه بعید به نظر می‌رسد که بادبرک‌ساز را شغل بدانیم؛ اما بنا بر شعر شهری سیدای نسفی ما نیز آن را جزو مشاغل آن روزگار ذکر کردیم.

۳-۳. برَبندباف

دلبر برَبندبافم را رگ جان‌هاست^۲ تار روز و شب باشد به عشاقان خود در عین کار (سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۲)

برَبند: سینه‌بند، پیش‌بند. برَبند اسب: کمرَبند اسب (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل واژه). مراد همان تنگ یا تسمهٔ پهنی است که برای محکم کردن پالان حیوانات بارکش استفاده می‌شود. در *تاریخ بیهقی* می‌خوانیم: «اسبی بلند برنشستی، بناگوشی و برَبند و پارْدُم و ساخت آهن سیم‌کوفت سخت پاکیزه و جناغی ادیم سپید» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۲/۴۹۵). برَبندباف کسی بوده‌است که با چرم یا نخ‌های محکم این تنگ را می‌بافته و مهیا می‌کرده‌است.

۳-۴. بَهلَه‌دوز

بَهلَه‌دوزِ امرد که باشد کیسهٔ او پر ز مُشک بر میانش گر رسد دستم شود چون بَهلَه خشک

(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۳)

بَهلَه: پوستی باشد که از ترکیب پنجهٔ دست دوزند و میرشکاران چَرغ و باز، در دست کشند و آن را «دستک‌شکاری» نیز گویند (پادشاه، ۱۳۳۵: ذیل واژه). در کتاب *فارسی ایران و تاجیکستان*، «dast-ak» به معنی «دستکش» است (کلباسی، ۱۳۷۴: ۲۷۴). بنابراین، بَهلَه‌دوز دوزندهٔ دستکش‌های شکاری است:

پنجهٔ خونخواهی مرغان ناحق کشته آنچه نامش بَهلَه این نازک میانان کرده‌اند است (صائب، ۱۳۸۳: ۲/۱۷۰۴)

شکارچیان و افراد دربار برای اینکه بتوانند مرغ شکاری را بر روی دست نگاه دارند، از دستکش چرمی استفاده می‌کردند. خرید بَهلَه در بازار رونق خوبی داشت. شاردن می‌گوید: «بزرگان و اشراف دستکش‌های مرصعی دارند و هنگامی که می‌خواهند پرندۀ شکاری خاص خود را روی دست نگاه دارند، آن را به دست می‌کنند» (۱۳۷۴: ۲/۷۵۳).

شغل‌شناسی بر اساس شعر سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان ماوراءالنهر _____ مریم بلوری

مرتضی راوندی (۱۳۸۴: ۵/ ۲۱۰) در جلد پنجم *تاریخ اجتماعی ایران* از منشآت میرزا مهدی خان استرآبادی نقل می‌کند که بهله واحد شمارش پرندگان شکاری نیز است.

۳-۵. پاده‌چی

پاده‌چی امرد که از رخ دشت را پر لاله کرد
عشق‌بازان را علف‌زار خطش گوساله کرد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۶)

اگرچه در فرهنگ‌های فارسی پاده‌چی را شبانی دانسته‌اند که حیواناتی اعم از گاو و خر و اسب و شتر را در روز به چرا می‌برد و شب هنگام به صاحبانش برمی‌گرداند (برهان، پادشاه، ذیل واژه)، با وجود این در کتاب *فارسی ایران و تاجیکستان*، «poda» فقط به معنی «گلّه گاو» و «poda-bon» «چوپان گلّه گاو» ضبط شده‌است. در این کتاب، چوپان گلّه اسب «galla-bon» و چوپان گوسفند و بز «rama-bon» نام دارد (کلباسی، ۱۳۷۴: ۳۳۹، ۲۵۷).

ای سخت روی و سست قدم چابکی
هستی تو پیش، یک قدم از گاو پاده‌بان
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۳۳)
مکن

۳-۶. پایکی

پایکی امرد چلیم نقره‌ای بر کف رسید
آتش سودای او دود از دماغ او کشید
سوخته‌مانند تماکو چو نی بر لب نهاد
آتش گل کرد و از خاکسترم سنبل دمید
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۳۶)

پایک: پیاده (رامپوری، ۱۳۶۳: ذیل واژه).

پایکی را شاید بتوان معادل پیک یا پادو دانست.

شاردن، سیاح دوران صفوی، در سفرنامه خود از قهوه‌خانه‌ها یاد می‌کند و می‌نویسد: «در زمان‌های گذشته قهوه‌خانه‌ها از جمله مراکز فساد بود؛ زیرا خدمتگاران آن‌ها جمله بچه‌های ده تا شانزده ساله تازه‌روی زیبا بودند که موهای خود را همانند دختران جوان می‌بستند و ضمن کار می‌رقصیدند» (۱۳۷۴: ۲/ ۸۴۵).

۳-۷. پتک‌فروش

ماه پتک‌فروش به پُل^۳ کرده ماجرا
از دست او گرفتم و کردم به زیر پا

(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۳)

پتک: نوار پهنی که بعضی مردم مانند چوپانان یا سربازان به ساق پا پیچند، پایچ، چارق (معین، ۱۳۶۳: ذیل واژه).

چارق: پای‌افزار از پوست انبان که آن را با ریسمان‌های کلفت به پای بندند و فقرای روستا و ساربانات پوشند. کفش ترکان و آن پوست ناپیراسته باشد که با قاتمه به پای بندند. پاپوش که زیر آن پوست و روی آن ریسمان است (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل واژه)؛ اما محمدرسور مولایی می‌گوید: پتک به نوعی ظرف کوچک فلزی یا سفالی گفته می‌شود که برای نوشیدن و بردن آب در سفر استفاده می‌کنند. به هرحال جای پژوهش بیشتر وجود دارد.

۳-۸. پوست جلاب

پوست جلاب امرد من دوش با من گشت دوست خانه من آمد و او را جدا کردم ز پوست
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۵)

پوست جلاب: شخصی که به خرید و فروش پوست مشغول است (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۳۰۸).

تجارت چرم و پوست در ایران از دیرباز پررونق بوده است، فردوسی (۱۳۸۸: ۱/ ۳۵) استفاده از پوست حیوانات و تهیه چرم را به هوشنگ نسبت داده است.

۳-۹. تحویل‌گر

دلبر تحویل‌گر با کهنه قال و قیل کرد خانه من رفت و گفتا ماه نو تحویل کرد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۶)

تحویل‌گر: با توجه به تعریف ذیل، به نظر می‌رسد کسی بوده است که تحویل ماه‌ها و خوبی و بدی ایام را خبر می‌داده است.

تحویل در فرهنگ اصطلاحات نجومی این‌گونه تعریف شده است «آن را حلول نیز می‌گویند و مراد از آن انتقال نقطه‌ای است از آخرین برجی به اول برج دیگر ... تحویل سال یا تحویل آفتاب از حوت به حمل از همان نوع است که آن را سال نجومی یا سال اعتدال گویند» (مصفا، ۱۳۶۶: ذیل «تحویل»). در *چهارمقاله* نظامی عروضی (۱۳۸۱: ۸۴-۹۱)

شغل‌شناسی بر اساس شعر سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان ماوراءالنهر _____ مریم بلوری

نیز نقل شده که حکیم موصلی از طبقه منجمان و در خدمت خواجه بزرگ نظام‌الملک توسی بود و هر سال تقویمی و تحویلی برای خواجه می‌فرستاد و در تحویل بد و خوب روزگار را بیان می‌کرد.

۱۰-۳. توقوم‌دوز

شوخی توقوم‌دوز من هرگز مرا یاور نشد
پشت‌ورو شد کار و بارش توقومش دیگر نشد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۵)

توقوم‌دوز: دوزنده پالان‌الاغ (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۳۱۱).
پالان را از جنس پارچه و گونی می‌دوخته و داخل آن را با کاه پر می‌کرده‌اند. در کلام عامیانه به گاهی که داخل پالان گذاشته می‌شد «پیزر» می‌گفتند که پوشال‌های نازکی بوده است که برای نشکستن ظرف‌های شکستنی بین آن‌ها می‌نهادند و چیزهایی مانند پستی و مُخلده و پالان‌الاغ و امثال آن را با آن می‌انباشتند (جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۵۶).
توقوم‌دوزی از شغل‌هایی است که امروزه در شهرهای بزرگ از بین رفته است؛ اما در روستاها هنوز وجود دارد. دیگر شاعران از این پیشه در شهرآشوب‌های خود یاد می‌نکرده‌اند؛ اما احمد گلچین معانی عنوانی از وحید قزوینی آورده که متن آن مشخص نیست (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۲۱۰).

۱۱-۳. تیمبان

شوخی تیمی با خریداران محمل هست یار
می‌کنم از بی‌پُلی‌ها تیمبانی اختیار
(گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۳۱۱)

تیمبان: سرایدار و محافظ کاروان‌سرا.

تیم: کاروان‌سرای بزرگ را گویند. چه «تیمچه» کاروان‌سرای کوچک است (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

در فضای معماری تیمچه‌ها، حجره‌هایی در چهارسوی آن در یک یا دو طبقه قرار داشت که وظیفه حراست و نگاهبانی از این مکان برعهده تیمبان بود.

۱۲-۳. جُغرات‌فروش

جُغرات فروش آن که بود داغ خریدار
چون خُمره جُغرات کند خواب به بازار
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۷)

جُغرات فروش: فروشنده ماست.

دهخدا از *مقدمه الادب* زمخشری نقل می کند: «جُغرات را به ترکی جُغرات گویند. به لغت سمرقندی، ماست است که جُغرات نیز گویند. نوعی ماست که آب آن گرفته باشند. قسمی ماست که در تداول عامه به ماست کیسه‌ای یا ماست چکیده معروف است». در کتاب *فارسی ایران و تاجیکستان*، کلمه «juryot» با تلفظ «جورغات» برای «ماست» در زبان تاجیکی ضبط شده است (کلباسی، ۱۳۷۴: ۳۴۵).

ژوانس فووریه، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه، در کتاب *سه سال در دربار ایران* می نویسد:

زن‌ها را دیدیم که به درست کردن ماست مشغول بودند و طرز تهیه آن چنین است که شیر تازه را در کوزه‌های بزرگی می‌ریزند و در آفتاب به بندی می‌آویزند، تا حرارت آفتاب آن را ببندد. بعد آن را با برنج پخته می‌خورند. غذای مهم ایشان همین است (۱۳۶۳: ۱۶۹).

جُغرات فروشی به صورت سیار نیز انجام می‌شده است؛ همان‌طور که کاری ایتالیایی نیز در *سفرنامه* خود می‌گوید: «ماست را فروشندگان دوره‌گرد درون مشک‌هایی به فروش می‌رسانند» (۱۳۸۳: ۱۷۰).

۱۳-۳. جلودار

تا شد آن شوخ جلودار با من دل‌خسته یار
از سمند سرکشم رفته عنان اختیار
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۴)

جلودار: کسی که زمام اسب مخدوم خود یا کسی که اسب وی را کرایه کرده است در دست بگیرد و راه برد. آن که سواره یا پیاده جلو مرکب ارباب حرکت کند، پیشرو. سربازانی که پیش‌تر از دیگر سربازان حرکت کنند، طلایه، طلایع، پیش‌قراول (معین، ۱۳۶۳: ذیل واژه).

شاردن در *سفرنامه* خود آورده است: «وقتی یکی از افراد دارا و صاحب مقام به دیدن کسی می‌رود، یکی دو اسب که زمام هر کدام به دست نوکری است، یدک کشیده

شغل‌شناسی بر اساس شعر سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان ماوراءالنهر _____ مریم بلوری

می‌شود. به نسبت تشخیص مرد صاحب مقام، دو، سه یا چهار نوکر پیاده، جلو یا کنار اسب او می‌دوند» (۱۳۷۴: ۲/ ۸۱۷).

همچنین فرمانده این افراد در مقام‌های دولتی «جلودارباشی» است که در سفرنامه‌ها از آن یاد شده است (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۲۴۹؛ کارری، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

در *صنایع البدایع* سیفی بخارایی «جلاودار» آمده است که تلفظی است از مردم ماوراءالنهر:

از این چه به، که دل خود به آن نگار دهم عنان خود به نگار جلاودار دهم

(گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۶۹)

۱۴-۳. جَبیه‌گر

جَبیه‌گر امرد نکرد از بی‌پلی^۴ با من گفتم ای بدخو ز تیر ناوکم اندیشه کن
سخن (سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۷)

جَبیه‌گر: زره‌ساز.

جَبیه: زره، پوششی مانند جوشن و خفتان از تصنعات داود نبی^(ع) برای حفظ بدن از رسیدن حربه جنگ مانند تیر و شمشیر و نیزه. و شعرا زلف پرحلقه خوبان را به زره تشبیه می‌نمایند (پادشاه، ۱۳۳۵: ذیل واژه).

سیفی بخارایی در شهر آشوب خود از «جَبیه‌گر» به عنوان «جَبیه‌چی» نام برده است و آن‌ها را صاحب مغازه و نیز دوره‌گرد معرفی می‌کند (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۶۷). مکان نگهداری زره را جَبیه‌خانه می‌نامیدند.

۱۵-۳. چَرچین‌فروش

به کف چقماق چون برگیرد آن چَرچین‌فروش من رسد چون سنگ آواز خریداران به گوش من
ز عکس او دکان از بس که چون آینه روشن شد ندارد طاقت نظاره او چشم و هوش من
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۳۴)

چَرچین‌فروش: دست‌فروش (کلباسی، ۱۳۷۴: ۲۷۴).

چرچی: پيله‌ور/ پيلور، شخصی که دارو، اجناس عطاری، سوزن، ابریشم، مهره و امثال آن را به خانه‌ها گرداند و فروشد (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

چرچین فروش از جمله مشاغلی است که فقط سیدا از آن این‌گونه نام برده است؛ در حالی که سیفی بخارایی، لسانی شیرازی و وحید قزوینی از آن به‌عنوان خرده‌فروش یاد کرده‌اند. از شهرآشوب سیفی بخارایی که در وصف خرده‌فروش آمده است، معلوم می‌شود که خرده‌فروش، علاوه بر آینه و شانه و قیچی، تیر، تبر، تیغ و چقماق نیز می‌فروخته است (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۸۷).

وحید قزوینی و همچنین سیدا در شهرآشوب‌های خود، خرده‌فروش (چرچین‌فروش) را کاسبی دارای دکان دانسته‌اند و حسن رهبری هم در تصحیح *دیوان* سیدا، آن را «بقال» معرفی کرده است؛ اما لسانی شیرازی، او را دوره‌گردی معرفی می‌کند که با پهن کردن بساط کاسبی خود جلب توجه می‌کند. با توجه به معانی «چرچی» در فرهنگ‌های مختلف این‌گونه به نظر می‌رسد که این افراد هم صاحب دکان بوده‌اند (بقال) و هم دوره‌گرد (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

۱۶-۳. چَلِک‌پز

گفتمش با ماه چَلِک‌پز ز غم لب می‌گرم گفت بنشین بهر روح پیر چلپک می‌پزم
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۲)

چلپک: نان تُنکی که در روغن بریان کنند و با حلوا خورند و به ارواح مؤمنان بخش کنند تا ثواب اخروی یابند، چلبک، چربک (پادشاه، ۱۳۳۵: ذیل واژه).

۱۷-۳. خواص‌گوی

شوخی خواص‌گوی ز درد من آب شد داروی کار داد و مقید به خواب شد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۳)

خواص‌گوی: احمد گلچین معانی «خواص‌گوی» را گوینده خصوصیت شخص دانسته است، با وجود این در شهرآشوب‌های دیگر نامی از این پیشه برده نشده است؛ اما در *فتوت‌نامه سلطانی*، باب ششم در شرح خواص‌گویان، پیشه آن‌ها به لقمان حکیم نسبت داده شده است:

بدان که بعد از مداحان این طایفه بر دیگران مقدم‌اند، به واسطه آنکه ایشان را در انواع علوم می‌باید که مدخل باشد تا این کار توانند کرد؛ مثل علم فقه، طب، نجوم، رمل، تعبیر، مراقبه اسطرلاب و خواص اشیا. اگر پرسند که این کار از که مانده و به تعلیم کدام پیر پیدا شده؟ بگوی به تعلیم لقمان حکیم (کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۹۷). در زمان لقمان پادشاهی عملیق نام، دو وزیر داشت، صادق و صدوق. عملیق از خداپرستی ایشان می‌ترسید و تصمیم گرفت آن‌ها را از ولایت بیرون کند او با طرح نقشه‌ای آن‌ها را به ولایت لقمان فرستاد. لقمان پس از فهمیدن ماجرا به آن‌ها گفت در این ولایت بمانید. گفتند: ما عادت کرده‌ایم در پای تخت بودن و در زیر سایبان ایستادن و حکم کردن و امر و نهی فرمودن و تحفه و تبرک شدن. به یکبار چگونه ترک کنیم؟ لقمان آن‌ها را به خاصیت بعضی ادویه و اسرار نجوم و دقایق تعبیر خواب آشنا کرد و گفت بروید و معرکه بسازید و آن را میدان تصور کنید و سایه‌بان برافرازید و صندوق بنهید و آن را تخت سلطان خیال بندید. پس صادق و صدوق این کار بکردند و معرکه برآراستند (کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۹۸-۳۰۰).

۱۸-۳. ریش‌آرا [فروش]

شوخ ریش‌آرا فروشم باشد از دی، دل به درد
کفچه زد چندان که تخم عاشقان را هیچ
کرد

(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۷)

ریش‌آرا: ذات‌الریش؛ گیاهی مانند قیصوم (نفیسی، ۱۳۳۴۳: ذیل واژه).

ریش‌آرا فروش: فروشنده گیاه ریش‌آرا.

از جمله داروهای گیاهی که باعث افزایش رشد مو می‌شود، گیاه ذات‌الریش است. در قدیم ضماد قیصوم یا بومادران یعنی برگ‌های تازه آن را بر روی محل کچلی یا روی صورت مردان جوان برای رویش مو قرار می‌دادند و شاید به همین دلیل در گذشته مردم به این گیاه، اصطلاحاً «ریش‌آرا» می‌گفتند.

با ورود اسلام به ایران، مردان به گذاشتن ریش روی آوردند. تا عصر صفویه ریش گذاشتن برای مردان فراگیر بود. شاردن در *سفرنامه* خود می‌نویسد: «مردان ایران ریش

خود را نمی‌تراشند و از زیر ذقن تمام صورتشان پوشیده از ریش است. اما چندان بلند نیست که پوست صورتشان را بپوشاند» (۱۳۷۴: ۲/ ۸۰۴).

۱۹-۳. زواله‌تاب

شوخ زواله‌تاب مرا آب داد و رفت
بر دامنش چو دست زدم تاب داد و رفت
نانی که در تنور فراموش مانده بود
بر عاشقان سوخته در خواب داد و رفت
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۳)

زواله: گلوله آرد خمیرکرده‌ای را گویند که به مقدار یک تکه نان ساخته باشند. بعضی گویند طعمی است که به عربی فرزدقه خوانند (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).
زواله‌تاب: کسی که در دکان نانوايي زواله می‌پزد.

۲۰-۳. سیم‌کش

سیم‌کش امرد که باشد شوخ سیمین پیکری
از میان عاشقان دارد به سیم‌آور سری
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۵)

سیم: نقره.

سیم‌کش: استاد مفتول‌کش اعم از آنکه مفتول طلا، نقره، آهن و امثال آن بکشد (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

در تاریخ ایران بر اثر حمایت بی‌دریغ شاهان صفوی از هنرمندان، توفیق عظیمی در پارچه‌بافی در این دوران به‌دست آمد. به راحتی می‌توان پذیرفت که هنرمندان این دوره خاصه در زمان شاه عباس کبیر هم‌تا نداشته‌اند. شاه عباس در اصفهان کارگاهی به نام کارگاه شاهی ساخته‌بود و از هنرمندان زری‌باف خواسته‌بود تا در آنجا کار کنند. این هنرمندان برای بافت این پارچه از طلای کشیده‌شده که اصطلاحاً توسط سیم‌کش آماده می‌شد، استفاده می‌کردند. این کارگاه به شکل انحصاری برای دربار شاهی پارچه‌های بسیار نفیس می‌بافت و نام آن شهره آفاق گشته بود (مژگانی، ۱۳۸۰: ۲۶). در مورد کار این افراد ژان شاردن در *سفرنامه* خود می‌نویسد:

ابزار سیم‌سازی زرگران ایران همانند ابزار زرگران ما می‌باشد. این رشته‌های زرین را که به نازکی چون سر سنجاقند روی قرقره می‌پیچند و چندان ظریف و محکم‌اند

که در خیال نمی‌گنجد. اساس تاللو و پابندگی درخشندگی مصنوعات مطلای زرگران مبتنی بر آنست که قشر طلای روی آن‌ها ضخیم می‌باشد (۱۳۷۴: ۲/ ۸۸۲). در کتاب *جغرافیای اصفهان* از جمله مشاغل رایج، هنر سیم‌کشی دانسته شده است: «سابق که پارچه‌های نقده‌دوزی و غیره زیاد بود و ریشه‌های گلابتون و پارچه‌های ده‌یک‌دوز و امثال این‌ها رواج داشت، نخ طلا و نقره را با هم کار می‌کردند و سیم‌کشی بسیار بود» (تحویلدار، ۱۳۴۲: ۹۷).

۳-۲۱. شربت‌گر

مه شربت‌گر من هر زمان در قهر می‌گردد به کام عشق‌بازان شربت او زهر می‌گردد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۵)

شربت‌گر: شربت‌دار، خدمتکاری که شربت درست می‌کند و انواع نوشیدنی‌ها و لوازم شربت‌خانه به او سپرده می‌شود (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل واژه).

خلاصی از جفای دهر می‌جست ز شربت‌دار جام زهر می‌جُست
(جامی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۵۶)

در گذشته، اغلب شهرها و روستاهای ایران دارای فضاهای گردهمایی نظیر شربت‌خانه‌ها بودند، که مردم برای گفت‌وگو و استراحت موقت در این اماکن گرد هم می‌آمدند، شربتی می‌آشامیدند و در باب موضوعات محلی روز مذاکره می‌کردند. در همین اماکن بود که ایرانیان، با ذوق و اشتیاق وافر به اشعار و داستان‌های *شاهنامه* گوش فرا می‌دادند. گمان می‌رود نخستین شربت‌خانه‌ها پس از ظهور اسلام و منع مذهبی نوشیدن شراب، در دوره سلطنت تیمور در شهر سمرقند پدید آمد و در زمان شاه اسماعیل صفوی به اوج رسید. در نهایت در همان دوره با آمدن قهوه رو به زوال رفت. همراه با رسم شربت‌نوشی در دربار صفوی، شغل «شربت‌دارباشی» نیز پدید آمد و از مناصب مهم درباری شد. شربت از شیرۀ انگور، شکر و انگبین تهیه می‌شده و عالی‌ترین نوع آن در اصفهان بوده است. با آمدن قهوه، شربت‌خانه‌ها جای خود را به قهوه‌خانه‌ها دادند (حسینی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۸).

۳-۲۲. طاقی‌دوز

شوخی طاقی دوز نرم از گفته قاضی نشد تا نبردم خانه خود سر به سر راضی نشد
شوخی طاقی دوز من باشد ز مخمل بسترش خانه من آمد و افتاد طاقی از سرش
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۳۹)

طاقی: نوعی از کلاه که به صورت طاق سازند و سازنده آن طاقی دوز نام دارد. به زبان ترکی این نوع کلاه «اورمک» نامیده می شود. در تعریف آن در فرهنگ **برهان قاطع** و **آندراج** آمده است: «کلاه طاقی پشمین را گویند. بعضی این لغت را ترکی می دانند». **طاقیه** را دهخدا نوعی کلاه مخروطی شکل دانسته که به مرور زمان هم ارتفاع آن کم شده و هم شکل استوانه ای یافته است. کتاب **فارسی ایران و تاجیکستان** هم «طاقی» «toq-i» را کلاه محلی می داند، کلاه مخصوص خانه را «عرقچین»، کلاه زمستانی را «telpak» و ... (کلباسی، ۱۳۷۴: ۳۳۲).

۲۳-۳. قتمال پز

دلبر **قتمال پز** گفتم دلم از تُست شاد گفت دیگر غم مخور نان تو در روغن فتاد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۵)

قتمال پز: گویا قتمال نوعی نان روغنی و شیرینی است و قتمال پز کسی بوده است که این نوع شیرینی و نان روغنی را می پخته است (ظ).

۲۴-۳. کرباس جَلّاب

دلبر **کرباس جلابم** به هر کس می تند چون نمایم خویش را از دور گزگز می کند
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۷)

کرباس جلاب: شخصی که به خرید و فروش کرباس مشغول است (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۳۰۸)

جَلّاب: کسی که بنده و برده و جز آنان را از شهری به شهر دیگر برای فروش ببرد، جلب کننده.

پولاک در **سفرنامه** خود به لباس طبقات پایین جامعه اشاره می کند:

شغل‌شناسی بر اساس شعر سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان ماوراءالنهر _____ مریم بلوری

طبقات فقیر یک پیراهن دارند که آن‌را در قنات یا نزدیک‌ترین جوی آب می‌شویند و به سرعت خشک می‌کنند. پیراهن‌های این طبقات همان برش معمولی را دارد ولی به رنگ آبی و از جنس زبر و خشن به نام کرباس است (۱۳۸۹: ۷۴).
شاردن نیز در *سفرنامه* خود آورده است: «پارچه‌های نخی ساده‌ای که در ایران می‌بافند زبر، ناهموار و نامرغوب؛ اما ارزان‌قیمت است. بهترین نوع این کتان را که ایرانیان کرباس می‌نامند، از هندوستان وارد می‌کنند» (۱۳۷۴: ۲ / ۸۹۷).

۲۵-۳. کلابه‌کار

کلابه‌کار پسر دوش بر سر خُم شد سر کلابه من در دکان او گم شد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۵)
کلابه: یا کلافه ریسمانی باشد خام که از دوک به چرخه پیچند (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

معمولاً قالی‌باف‌ها وقتی الیاف رنگ‌شده را از رنگرز می‌خریدند، به صورت کلاف بود. کلابه‌کار الیاف کلاف را بر روی چرخ‌های قرار می‌داد که در هم پیچیده نشود و بعد آن را به صورت گلوله‌های کوچک در می‌آورد. به این چرخ هم کلابه می‌گفتند (اسدی طوسی، ۱۳۹۰: ۴۵۷).

۲۶-۳. کُلال

آن کُلال امرد که بام چرخ او را منزل است آید خانه دکانش آب رحمت و کان گِل است
از خُم‌های او آواز افلاطون به گوش بس که طبع کوزه‌های او به حکمت مایل است
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۳۶)
کُلال: کوزه‌گر، کاسه‌گر. یعنی شخصی که کوزه و کاسه گلی و سفالی می‌سازد و به عربی فخار گویند و به زبان علمی هندوستان هم کوزه‌گر را کلال می‌گویند (پادشاه، ۱۳۳۵: ذیل واژه).

نگر تا در این چون سفالینه تن به حاصل شد از تو مراد کُلال
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۲۵۲)

۲۷-۳. کُلوته‌فروش

مه کُلوته‌فروش که هست زیب چمن کُلوته‌وار رقیبان اوست دستک‌زن
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۰)

کُلوته فروش: کلاه فروش.

کُلوته: بعضی گویند کلوته از برای دخترکان به منزله کلاه است پسران را و به این معنی با کاف فارسی هم آمده است و اصح آن است (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه). کلاهی که پنبه دار باشد و گوش اطفال را بپوشد و بعضی درویشان نیز بر سر گیرند.

۲۸-۳. کوکناری

گفتمش با شوخ کوکناری رُخم از تُست زرد دامن خود بر کفم داد و سخن را صاف کرد
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۵۷)

کوکنار: میوه خشخاش که دانه های خشخاش در درون آن است، گرز خشخاش، تمام خشخاش با پوست و دانه. جای دانه های خشخاش (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل واژه). عصاره و فشرده خشخاش را نیز گویند (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

از جمله خواص این گیاه خواب آوری است:

زکنگردار کاخ شهریاری چو حارس دیده شکل کوکناری
به بیداری نمانده دیگرش تاب خواص کوکنارش کرده در خواب
(جامی، ۱۳۷۸: ۴۸ / ۲)

کوکناری: افیون خوران را گویند (پادشاه، ۱۳۳۵: ذیل واژه).

کاری، سیاح ایتالیایی، در *سفرنامه* خود به مشروبات ایران اشاره می کند:

یک نوع مشروب دیگر در ایران معمول است که کوکنار نامیده می شود. این مشروب مستی توأم با خنده بی جا ایجاد می کند. برای مصرف کوکنار مردم به مراکز و محل های مخصوص می روند و پس از آنکه دو سه جام زدند، مسخرگی و شوخی سر می دهند. ولی هرگز دیده نشده که این شوخی ها به جنگ و جدال بینجامد (کاری، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

ژان شاردن نیز به این اماکن مخصوص اشاره می کند: «جوشانده و دم کرده پوست و دانه کوکنار نیز از جمله مکيفات است. در سراسر شهر جایگاه هایی شبیه قهوه خانه ها وجود دارد، که این جوشانده را آماده می کنند و در اختیار مشتریان قرار می دهند» (شاردن، ۱۳۷۴: ۸۴۹ / ۲).

ژان باتیست تاورنیه، جهانگرد و بازرگان فرانسوی، این اماکن را «کونارخانه» نامیده است:

ایرانیان نوعی نوشابه هم برای شادی و سرگرمی دارند، که آن را کونار می‌گویند و مرکب از تخم خشخاش است که به صورت جوشانده خورده می‌شود. خانه‌های مخصوصی هم به نام کونارخانه هست که اشخاص در آن جمع می‌شوند و با مصرف این نوشابه حرکات مسخره‌ای از آن‌ها سر می‌زند (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۳۱۲).
با توجه به حال و هوای شهر آشوب‌ها و نیز تعاریفی که سفرنامه‌ها به دست می‌دهند به نظر می‌رسد کوناری کسی باشد که در کونارخانه مشغول به کار بوده است شبیه قهوه‌چی (ظ).

۲۹-۳. لته فروش

ز ماه لته‌فروشم کسی نیاساید چرا که از سخنش بوی لته می‌آید
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۶۳)

لته: کهنه، خرقه، پینه، قطعه‌ای از جامه کهن یا نو، ژنده، پاره جامه (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه).

اما در کتاب *فارسی ایران و تاجیکستان* «lata» به معنی تکه پارچه آمده است. نیز «lav» به معنی تکه و «lav-i-lata» به معنی تکه پارچه آمده است (کلباسی، ۱۳۷۴: ۲۳۰، ۲۴۶).

لنگ رو چونک در این کوی همه لنگانند
لته بر پای بییچ و کژ و مژ کن سر و پا
(مولوی، ۱۳۸۵: ۱۱۲)

۳۰-۳. ملتق‌چی

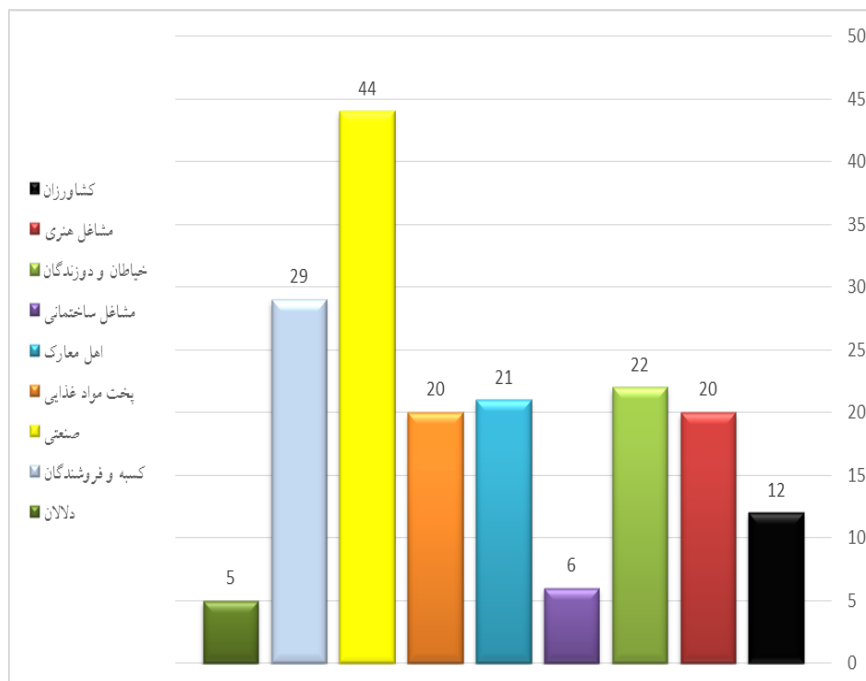
چون فتیله شوخ ملتق‌چی ز حرفم سر نتافت تا نیامد خانه من بوی دارو را نیافت
چون فتیله بس که ملتق‌چی پسر از تاب رفت عاشقان خویش را فریاد کرد و خواب رفت
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۴۵، ۴۶۱)

ملتق: ملتق یا خمپاره، قسمی توپ با لوله کوتاه که پیاده‌نظام حمل می‌کند و با آن آشیانه مسلسل حریف را از مقابل برمی‌دارد (دهخدا ۱۳۳۸: ذیل واژه).

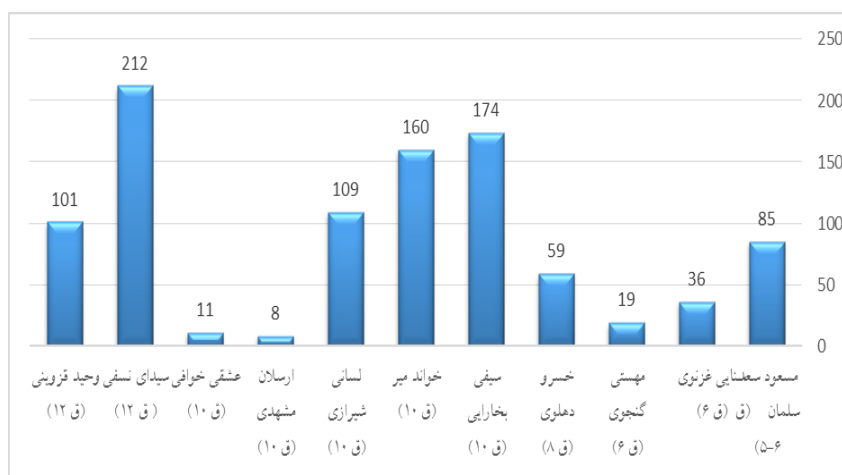
در *سفرنامه* کارری در ارتباط با سلاح‌های جنگی در ایران آمده است: «ایرانیان سلاح‌های مختلفی در جنگ به کار می‌برند که عبارت‌اند از: تیروکمان، شمشیر، توپ و تفنگ. در بعضی از جنگ‌ها از خمپاره نیز استفاده می‌کنند» (کارری، ۱۳۸۳: ۱۸۲). مُلتَقِچی معادل خمپاره‌انداز امروزی است.

۴. نتیجه

سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان دوره صفویه، از شاعران اجتماعی است که نسبت به روزگار خود بسیار هوشمندانه عمل کرده و در سرودن شعرهای شهری از همتایان خود گوی سبقت ربوده است. او نه تنها در شهر آشوب خود نسبت به دیگر همتایان، به اصناف و مشاغل بیشتری اشاره کرده است؛ بلکه با مطرح کردن صاحبان حرف - که عمدتاً در شعرهای او عامه مردم و متوسط جامعه را تشکیل می‌دهند - توجه خاصی به آن‌ها نشان داده است. مشاغلی که به نظر می‌رسد در هیچ دوره‌ای از درآمد خوب و کافی برخوردار نبوده‌اند و روزگار را به سختی می‌گذرانده‌اند. مقاله حاضر به بررسی شهر آشوب سیدا پرداخته و از میان بیش از دویست شغل مختلف، اما از جهت درآمد، متوسط به پایین، به مشاغل و اصنافی اشاره کرده است که عمدتاً برای مخاطب و شهروند امروزی ناشناخته یا فراموش شده است. از آن‌جا که برای پیدا کردن ویژگی این اصناف و نحوه کارشان به فتوت‌نامه‌ها و سفرنامه‌ها مراجعه شده، برخی توضیحات در شناختن فرهنگ جامعه آن روزگار ایران مفید و روشنگر است. البته به‌طور قطع و یقین هدف سیدای نسفی نیز همین بوده است که نام و یاد این مشاغل را در آینده زنده نگه دارد، مشاغلی که در روزگار خود شاعر نیز در فقر و ستم و بی‌توجهی حاکمان روزگار می‌گذرانده‌اند؛ روزگار کشمکش‌ها و مناقشات خونین و ظلم فئودالی مأموران حکومتی نسبت به مردم زحمت‌کش خراسان که مملکت به تمام معنی به چاه فقر و بدبختی و بینوایی فرو رفته بود.



نمودار ۱: تقسیم‌بندی مشاغل معرفی شده در شهر آشوب سیدای نسفی



نمودار ۲: فراوانی مشاغل معرفی شده در چند شهر آشوب

منابع

- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۹۰)، *لغت فرس*. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر.
- اکبرزاده ابراهیمی، آذر و زهرا اختیاری (۱۳۹۴). «تحلیل ریخت‌شناسی بهاریه سیدای نسفی». *زبان و ادب فارسی*. س ۷. ش ۲۵. صص ۲-۲۰.
- انوشه، حسن (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی*. ج ۱. تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶). *برهان قاطع*. ۵ ج. تهران: امیرکبیر.
- بییهقی، محمدحسین (۱۳۹۰). *تاریخ بییهقی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. ۳ ج. تهران: مهتاب.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۸۹). *سفرنامه*. تلخیص محمدعلی معلومی. تهران: امیرکبیر.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۳)، *سفرنامه*. ترجمه حمید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر.
- تحویلدار، میرزا حسین (۱۳۴۲). *جغرافیای اصفهان* (جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر). تهران: چاپخانه دانشگاه.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۸). *مثنوی هفت اورنگ*. به تصحیح جابلقا داد علیشایف و همکاران. ۲ ج. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- جمالزاده، سید محمدعلی (۱۳۸۲). *فرهنگ لغات عامیانه*. تهران: سخن.
- حسینی، آرزو (۱۳۹۲). «شربت و شربت‌خانه در گذر زمان». *فصلنامه مرکز پژوهشی هنر معماری و شهرسازی نظر*. ش ۲۵. س ۱۰. صص ۴۹-۵۸.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۴). *تاریخ اجتماعی ایران*. ۱۰ ج. تهران: روزبهان.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰). *انواع شعر در فارسی*. شیراز: نوید.
- رهبری، حسن (۱۳۷۶). «سیدای نسفی شاعری گمنام در حوزه ادب فارسی». *روزنامه اطلاعات*. ش ۱۰ و ۱۷. ص ۶.

شغل‌شناسی بر اساس شعر سیدای نسفی، شاعر فارسی‌زبان ماوراءالنهر _____ مریم بلوری

- ریپکا، یان (۱۳۸۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. ترجمه ابوالقاسم سری. ج ۲. تهران: سخن.
- سمرقندی، ملیحای (۱۹۸۵). *تذکره مذکرالاصحاب*. ج ۲. دوشنبه: نشر پیوند.
- پادشاه، محمد (۱۳۳۵). *فرهنگ آندراج*. تهران: خیام.
- شاردن، ژان (۱۳۷۴). *سفرنامه شاردن*. ترجمه اقبال یغمایی. ج ۵. تهران: توس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). *انواع ادبی*. تهران: فردوس.
- صانعی، شهین‌دخت (۱۳۹۰). *غزال گریز پای غزل*. تهران: رابعه.
- _____ (۱۳۸۷). «مقایسه شعر صائب و نسفی در حوزه لفظ و معنی». *فصلنامه ادبیات فارسی*. س ۴. ش ۱۱. صص ۱۳۸-۱۶۰.
- _____ (۱۳۹۲). «مقایسه سیر تکاملی نماد آینه در شعر صائب و سیدای نسفی». *نثرپژوهی ادب فارسی*. د ۱۶. ش ۳۳. صص ۱۵۳-۱۷۷.
- _____ (۱۳۹۱). «میر عابد سیدای نسفی در گذر تاریخ ادبیات فارس و تاجیک». *ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- صائب، محمدعلی (۱۳۸۳). *دیوان*. تهران: نشر علم.
- غفوراف، باباجان (۱۹۷۷م-۱۳۷۷ش). *تاجیکان*. زیر نظر علی اصغر شعر دوست. ج ۲. دوشنبه.
- غیاث‌الدین رامپوری، محمد بن جلال‌الدین (۱۳۶۳). *غیاث اللغات*. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- فوریه، ژوانس (۱۳۶۳). *سه سال در دربار ایران*. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. تهران: علی‌اکبر علمی.
- کارری، جووانی فرانچسکو (۱۳۸۳). *سفرنامه کارری*. ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشفی، حسین بن علی (۱۳۵۰). *فتوت‌نامه سلطانی*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۴). *فارسی ایران و تاجیکستان*. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- کولایی، الهه (۱۳۷۶). *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*. تهران: سمت.

- گلچین معانی، احمد (۱۳۸۰). *شهر آشوب در شعر فارسی*. پرویز گلچین معانی. تهران: روایت.
- مژگانی، حسین (۱۳۸۰). *گل های ابریشمی*. تهران: سروش.
- معین، محمد (۱۳۶۳). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- منشی، محمدیوسف (۱۳۸۰). *تذکره مقیم خانی*. مقدمه و تصحیح فرشته صرافان. تهران: میراث مکتوب.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*. رینولد نیکلسن. تهران: نگاه و نشر علم.
- میرزایف، عبدالغنی (۱۳۹۰). *سیدا و مقام او در تاریخ ادبیات تاجیک*. ترجمه شهین دخت صانعی (گنج سر به مهر). تهران: رابعه.
- ناصر خسرو، ابومعین الدین (۱۳۸۴). *دیوان*. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه.
- نسفی، سیدا (۱۹۹۰). *کلیات*. به تصحیح جابلقا دادعلیشایف. زیر نظر اعلاخان افصح زاد و اصغر جانفدا. دوشنبه: دانش.
- نظامی عروضی، احمد بن منور (۱۳۸۱). *چهار مقاله*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: کانون هنر ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*. ج ۲. تهران: فروغی مهر.
- نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطبا) (۱۳۴۳). *فرهنگ نفیسی*. تهران، انتشارات خیام.
- یرژی بچکا (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه محمود عبادیان و سعید عبانزاد هجران دوست. تهران: مرکز تحقیقات فرهنگی بین المللی.
- یغما، ابوالحسن بن ابراهیم قلی (۱۳۸۴). *مجموعه آثار یغمای جندقی*. به کوشش سید علی آل داود. ج ۲. تهران: توس.

Exploring the Occupation based on the poetry of Sayida-y-e Nasafi, the Persian-Speaker Poet of Transoxania

Maryam Bolouri*¹

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature/- Azad University – Najaf Abad/Isfahan

Received: 25/09/2017

Accepted: 03/12/2017

Abstract

In the not- too- distant past of the Great Iran, there were jobs being actually disappeared or deformed in some way. Since introducing those forgotten jobs can help us better understand the Iranian society of that time, in this article, the author has introduced a number of old guilds that are derived from Sayida Nasafi's urban poetry, the Persian –speaker poet of Tajikistan in the eleventh century. It should be said that these jobs selected from more than two hundred jobs introduced in Sayida Nasafi's poem, have been common in Safavid period. The results showed that by introducing the jobs that has named in her urban poetry this Persian-speaker poet, in fact, has sought to support the lower and depriving classes of society and his behavior was an implicit criticism of the government and social issues.

Keywords: Sociology of Literature, Occupation, Sayida Nasafi

*Corresponding Author's E-mail: bolourimaryam@yahoo.com

